



بی‌گمان مرحوم دکتر حسین عظیمی یک اقتصاددان عدالت‌خواه بود. به ندرت‌نوشته‌ای از او در باب توسعه یا مسائل اقتصادی ایران وجود دارد که در آن فقر یا عدالت اجتماعی مورد توجه قرار نگرفته باشد.

اما برداشت او از عدالت نه هیچ‌گاه رنگ مارکسیستی داشت و نه هیچ‌گاه به برداشت سطحی عوام‌گرایانه از عدالت نزول می‌کرد. او عدالت را عمیق می‌فهمید و عمیق می‌خواست و آگاه بود که برخی سیاست‌های ظاهرآ عدالت‌گرایانه در نهایت به زیان فقرا تمام خواهد شد. برخلاف تصور برخی، او طرفدار نظام اقتصادی برنامه‌ریزی شده نبود. او برنامه را ابزاری و دوره‌ای برای گذار به یک اقتصاد بازاری تعدیل‌شده می‌دید. و منظور از اقتصاد بازاری تعدیل‌شده، اقتصادی نیست که دولت دائماً در کارکرد ورزمره و معمول آن مداخله کند و آن را اصلاح کند، بلکه اقتصادی است که دولت در آن ننگران و درصدد اصلاح وضعیت‌هایی است که پیش از آغاز رقابت، ناعادلانه است، نه هنگام رقابت یا گاهی پس از آن. بسیاری از سیاست‌های توزیعی دولت در ایران سیاست‌هایی است که با نهایتاً منجر به شکست اصل رقابت می‌شود یا نتایج آن را غیرقابل‌پیش‌بینی می‌کند.

دکتر حسین عظیمی اقتصاددانی نهادگرا نیز بود. نوشته‌ها و سخنرانی‌های سال‌های اخیر او آکنده از مضامین نهادگرایانه بود. او در این زمینه دیدگاه‌های نابی برای اقتصاد ایران داشت که متأسفانه فرصت بسط و تدوین آنها را نیافت. من در جریان طرح جایگزینی خودروهای فرسوده که در دوره ششم مجلس شورای اسلامی توسط نمایندگان مطرح شد (براساس آن طرح مقرر می‌شد که واردکنندگان خودرو بتوانند در ازای از زده خارج کردن هر خودرو فرسوده، یک خودرو خارجی وارد کنند) با دکتر عظیمی گفت‌وگوهای مفصلی داشتم. در آن مباحث بود که به نگاه عمیق دکتر عظیمی در مورد عدالت و تحولات نهادی مرتبط با آن پی بردم.

در این نوشته می‌کوشم موضوع عدالت را با یکی از مفاهیمی که نهادگرایان (قدیم) معرفی کرده و بسط داده‌اند (یعنی مفهوم کاتالاکسی) ترکیب کنم و نشان دهم که کدام سطح و مفهوم از عدالت است که بدون آن که کارکرد خودکار اقتصاد را مختل کند می‌تواند به رشد اقتصادی همراه با زندگی اجتماعی عادلانه‌تر بینجامد. به دیگر سخن، سیاست‌های عدالت‌خواهانه دولت‌ها، تنها تا جایی نتایج قابل‌پیش‌بینی و سودمند دارند که لطمه‌ای به اصل فرآیند کاتالاکسی نزنند. در ارزشمندی و حتی عادلانه بودن سیاست‌هایی که کاتالاکسی را مختل می‌کنند باید به

طور جدی شک کرد. از آنجا که این مطلب برای ویژه‌نامه یادبود مرحوم دکتر عظیمی نگاشته می‌شود، لازم است مختصر و مفیدی (بسط مطلب می‌ماند برای فرصت عطفی دیگری)

■ **عدالت**

از ورود به مفاهیم فلسفی عدالت می‌پرهیزیم. شاید بتوان ادعا کرد که پس از حدود ۲۵۰۰ سال اندیشه‌مکتوب بشری درباره عدالت، هنوز هم تعریف فراگیر اجتماعی از عدالت و ریشه‌ها و اجزای آن به دست داده نشده است. همچنین رابطه حق و عدالت، رابطه آزادی و عدالت، رابطه اخلاق و استوالات عدالت و نظایر آنها هنوز با ابهامات و سئوالات جدی فراوانی روبرو هستند.

با مفاهیم و دسته‌بندی‌های اقتصادی کاربردی از عدالت آغاز می‌کنیم – که ملموسند و زودیاب. آنچه درباره این پاره از عدالت (عدالت اقتصادی) پذیریم، با اندکی دشواری درباره دیگر پاره‌های عدالت نیز قابل‌تعمیم است. عدالت را در اینجا به معنی ساده «برابرتر شدن توزیع هرآنچه که برای انسان‌ها مطلوب و خواستنی است» می‌انگاریم. در این معنی، با کم شدن شکاف درآمد میان افراد، یا کاهش اختلاف میان ثروت افراد، با کاهش انواع تبعیض‌های جنسی، قومی، دینی و نژادی میان افراد و نظایر آنها ما به سوی وضعیتی عادلانه‌تر حرکت کرده‌ایم.

این برداشت از عدالت، برابری توزیع مصائب و فشارها و محدودیت‌ها را نیز دربر می‌گیرد. اجباری کردن سربازی برای جوانان، گرچه یک محدودیت نامطلوب است اما وقتی برای همه یکسان اعمال‌شود، عادلانه است (توجه شود که عادلانه بودن توزیع یک پدیده مطلوب یا نامطلوب، از عادلانه بودن اصل آن پدیده متفاوت است. یک مالیات ناعادلانه می‌تواند عادلانه توزیع شود یا یک قانون عادلانه می‌تواند ناعادلانه اجرا شود).

از نظر علم اقتصاد مرسوم، جوامع در دو موضع می‌توانند به عدالت بیندیشند. نخست هنگام تخصیص مواهب و امکاناتشان برای نیازها و امور مختلف و دوم هنگام توزیع پیامدها و نتایج آن تخصیص امکانات. در اقتصاد، اولی را «عدالت تخصیصی» و دومی را «عدالت توزیعی» می‌نامیم. مثلاً قرار است مجموعه معینی از امکانات و مواهب (مثل زمین، آب، کود، نیروی کار و . . . ، به عنوان عوامل تولید) برای تولید دو کالا (مثلاً گندم و برنج) اختصاص یابد. برای سادگی فرض می‌کنیم ارزش هر کیلو گندم و برنج برای جامعه یکسان باشد. اگر با آن مجموعه مواهب و امکانات معین بتوان گندم بیشتری تولید کرد، عدالت تخصیصی حکم می‌کند که آنها را به تولید گندم «اختصاص» دهیم. در واقع

«کارایی اقتصادی» بیان اقتصادی همان عدالت تخصیصی است. براساس قاعده کارایی، باید عوامل تولید را در جایی به کار گرفت که تولید‌نهایی بالاتری دارند و این کار را تا جایی ادامه داد که تولید‌نهایی عوامل در کاربردهای مختلف برابر شود. بنابراین بنگاهی یا دولتی که به صورت کارا فعالیت می‌کند، عدالت تخصیصی را برقرار کرده است.

اکنون فرض کنیم با اجرای عدالت تخصیصی، با آن بسته مواهب و امکانات، حداکثر ممکن از گندم را به صورت کارا تولید کردیم. در این صورت پیامدها و نتایج این تولید (یعنی گندم‌های تولیدی یا درآمد حاصل از آنها) را چگونه میان صاحبان آن مواهب و امکانات (مالکان زمین، صاحبان آب و کود، کارگران و . . .) توزیع کنیم؟ هرچه توزیع گندم میان صاحبان عوامل تولید برابرتر باشد، «عدالت توزیعی» بیشتر رعایت شده است.

از نظر علم اقتصاد، در یک اقتصاد آزاد بازاری نمی‌توان به گونه‌ای عمل کرد که همزمان و الزاماً هر دو نوع عدالت برقرار شود. اگر بر عدالت تخصیصی متمرکز شویم، هیچ تضمینی نیست که نتیجه به دست آمده متضمن عدالت توزیعی نیز باشد. و برعکس، تمرکز بر عدالت توزیعی، می‌تواند ما را از عدالت تخصیصی دور کند. علم اقتصاد مرسوم توجه خود را به عدالت تخصیصی معطوف می‌کند. تجربه‌های بشری فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد جوامعی که توجه اصلی آنها بر عدالت تخصیصی بوده است و همه شرایط را برای تحقق آن فراهم آورده‌اند، در بلندمدت به سوی عدالت توزیعی نیز حرکت کرده‌اند. اما تقریباً هیچ تجربه بشری وجود ندارد که نشان دهد جامعه‌ای به تمرکز صرف بر عدالت توزیعی توانسته باشد در بلندمدت به عدالت تخصیصی نیز دست یابد.

در واقع از نظر علم اقتصاد، دولت‌ها موظفند پیش و پیش از هر چیز زمینه‌های تحقق عدالت تخصیصی را فراهم آورند و پس از دستیابی به حد قابل‌قبولی از این هدف است که آنها مجازند به سوی سیاستگرایی برای تحقق عدالت توزیعی بروند.

در تقسیم‌بندی دیگری، عدالت به دوگونه عدالت افقی و عدالت عمودی قابل‌تقسیم است. عدالت افقی به معنی «برخورد برابر با افراد در موقعیت‌های نابرابر» است. مثلاً دادن یک سکه به عنوان عیدی پایان سال به همه کارکنان دولت نوعی عدالت افقی است. یا توزیع کوپن موادغذایی به صورت سرانه و نظایر آنها. عدالت عمودی به معنی «برخورد نابرابر اما متناسب با افراد در موقعیت‌های نابرابر» است. مثلاً وضع مالیات تصاعدی بر درآمد نوعی عدالت عمودی است. هرچه درآمد افراد بالاتر می‌رود، نرخ مالیات پرداختی آنها نیز افزایش می‌یابد. عدالت تخصیصی مورد نظر اقتصاد، از نوع عدالت عمودی است. اما عدالت توزیعی می‌تواند از نوع عمودی یا افقی باشد.

از نظر عدالت توزیعی می‌توان سه برخورد کلی را با عدالت از سوی اقتصاددانان ملاحظه کرد.

دسته نخست، اقتصاددانان رفاهی یا فایده‌گرایان هستند. آنان معتقدند که توزیع درآمد باید به گونه‌ای باشد که رفاه کل جامعه حداکثر شود. در این رویکرد این احتمال نیز وجود دارد که همزمان با افزایش رفاه کلی جامعه، رفاه فقرا کاهش یابد. آنچه برای این رویکرد اهمیت دارد، مجموع رفاه جامعه است. دسته دوم را می‌توان اقتصاددانان طرفدار عدالت رالزی نامید. به طور ساده، رالز (John Rawls) مهم‌ترین فیلسوف سیاسی قرن بیستم، ۲۰۰۲–

(۱۹۲۱) معتقد بود که تنها تغییرات با سیاست‌هایی عادلانه هستند که به بهبود وضع فقرا بینجامند. حتی اگر رفاه ثروتمندان یا رفاه کلی جامعه کاهش یابد. دسته سوم، اقتصاددانان طرفدار «برابری فرصت» هستند. آنان معتقدند عدالت زمانی محقق می‌شود که فرصت‌ها را برای افراد برابر کنیم و آنگاه به نتیجه حاصل از عملکرد آزاد اقتصادی تن دهیم. نتیجه ممکن است به نفع فقرا، به نفع ثروتمندان یا به نفع هرکسی باشد. اما مهم این است که آنان با فرصت‌های برابر آغاز کرده‌اند. در این رویکرد، افراد تنها باید در برابر عملکردی که ناشی از انتخاب خودمختارانه آنها است پاسخگو باشند و نتایج حاصل از نابرابری در توزیع امکانات و مواهب اولیه‌ای که خارج از کنترل آنهاست، نباید بر آنها تحمیل شود. به دیگر سخن، افراد نباید پاسخگو و تحمل‌کننده نتایج حاصل از بخت‌آزمایی‌های طبیعی (مثل ناقص‌الخلقه به دنیا آمدن یا خسارت دیدن در زلزله) یا بخت‌آزمایی‌های اجتماعی (مثل ورشکستگی ناشی از سقوط بورس یا آسیب دیدن در جنگ) باشند.

■ **کاتالاکسی**

در اقتصاد مرسوم، واژه «اقتصاد» را هم برای فعالیت اقتصادی یک فرد یا خانوار به کار می‌بریم، هم برای فعالیت اقتصادی یک بنگاه و هم برای اقتصاد ملی. اما باید دقت کرد که در اقتصاد یک خانوار یا اقتصاد یک بنگاه، با یک سازمان طراحی‌شده معینی روبرو هستیم که برای دستیابی به مجموعه‌ای سازگار از اهداف مشترک فعالیت می‌کند و روش‌های رسیدن به این اهداف نیز شناخته شده و قابل‌نظرات است. در چنین سازمانی ما با مجموعه‌ای از «انتخاب‌ها» روبرو هستیم که با کاربرد منطقی عقلانی می‌توانیم از میان آنها گزینه‌هایی را که ما را به اهداف مشخص شده نزدیک می‌سازد، برگزینیم.

اما در مورد یک بازار یا یک اقتصاد ملی، ما با

اقتصاد سیاسی

عدالت در خدمت کاتالاکسی

دکتر محسن رناتی



چنین سازمانی روبرو نیستیم. در این جا ما با شبکه‌ای از اقتصادهای کوچک‌تر روبرو هستیم. این شبکه دارای اهداف برساخته آگاهانه، معین و تعریف‌شده‌ای نیست و روش‌های مشخصی نیز برای رسیدن به آنها معین نشده است. در واقع این شبکه، محصول رشد و تعامل خودانگیخته و بدون برنامه آن مجموعه اقتصادهای کوچک‌تر است. در این شبکه ما با «مبادله» روبرو هستیم نه با «انتخاب». هایک (Friedrich Hayek) بزرگ فیلسوف و اقتصاددان نهادگرای قرن بیستم، برنده جایزه نوبل اقتصاد در ۱۹۷۴) با تشخیص و معرفی این تمایز، این‌گونه شبکه‌های اقتصادی خودانگیخته را کاتالاکسی (Catalaxy) نامید. از نظر او، نظم یا سازوکار بازار، یک کاتالاکسی است، زیرا بدون آن که هدف مشترک از پیش تعریف‌شده‌ای برای خودش داشته باشد، کمک می‌کند تا انبوهی از اهداف منفرد مربوط به تک‌تک مشارکت‌کنندگان در آن شبکه برآورده شود. نظم بازار نه متکی بر هدفی معین بلکه متکی بر عمل متقابل شرکت‌کنندگان در بازار است؛ عمل متقابلی که منتهی بر منافع دو طرف مبادله است. از طریق فرآیند مبادله، افراد با دنبال کردن اهداف فردی خود، بدون آن که آگاه باشند، در ایجاد نظم بازار (کاتالاکسی) مشارکت می‌کنند. هایک معتقد بود اهداف کاتالاکسی و اطلاعات پراکنده نشسته در آن، حتی برای اقتصاددانان ناظر مشارکت‌کنندگان در آن، برای اقتصاددانان ناظر برآن، آشکار نیست. در واقع برای یک کاتالاکسی، به عنوان یک ابزار برای تحقق اهداف انفرادی مشارکت‌کنندگان، به هیچ وجه هدفی فراتر از نگهداری و تداوم بقای آن وجود ندارد. گویی کاتالاکسی خود هدفی ندارد. کاتالاکسی به وجود آمده است، چون افرادی با واحدهایی در پی دستیابی به اهداف انفرادی خود بوده‌اند و برای تحقق آن با هم تعامل و مبادله کرده‌اند و حاصل این تعامل و مبادله، نظمی خودانگیخته شده است که هایک آن را کاتالاکسی می‌نامد. براین اساس موفقیت یک کاتالاکسی را نمی‌توان براساس موفقیتش در برآوردن یک هدف مشترک ارزیابی کرد. هایک این را خطای علم اقتصاد جدید می‌داند که با کاتالاکسی همچون یک اقتصاد برخورد می‌کند (البته هایک آنگاه نتیجه می‌گیرد که این خطای برداشت در علم اقتصاد مرسوم باعث شده است که بسیاری از تحلیل‌ها و توصیه‌های سیاستی آن نادرست و ناکارا از آب درآیند. این مسئله موضوع دیگری است که در موضع دیگری باید بررسی شود.)

آنچه در این جا به بحث ما مربوط می‌شود توجه به این نکته است که باید بین کاتالاکسی‌ها و نتایج حاصل از آنها تمایز قایل شویم. اگر عملکرد یک کاتالاکسی به پیامدها و نتایج پیش‌بینی‌نشده و خودانگیخته نامطلوبی انجامید، به هیچ وجه نمی‌توان نتیجه گرفت که آن کاتالاکسی نامناسب است و به هیچ‌وجه نمی‌توان به مداخله در کاتالاکسی، پیامدهای آن را به سوی نتایج دلخواه برد. ما می‌توانیم پیامدهای نامطلوب کاتالاکسی را جبران یا اصلاح کنیم اما نه از طریق مداخله – در واقع اختلال – در کاتالاکسی. برای مثال سازوکار و نظم بازار، یک کاتالاکسی

است که نه کسی آن را آگاهانه به وجود آورده و نه هدف معینی برای آن منظور شده است. از مبادله و تعامل خودانگیخته و معطوف به منفعت طلبی شخصی شبکه‌ای از افراد و بنگاه‌ها، یک کاتالاکسی به نام بازار شکل می‌گیرد. اگر سازوکار بازار منجر به توزیع ناعادلانه درآمد میان افراد شد، نمی‌توان و نباید از طریق مداخله در سازوکار بازار آن توزیع را اصلاح کرد. مداخله همان و سقوط کاتالاکسی همان. در این صورت هیچ تضمینی برای دستیابی به هیچ هدفی وجود ندارد. ضمن این که با این کار، افراد و بنگاه‌های فعال در شبکه کاتالاکسی را از دستیابی معقول به اهداف قانونی شان محروم کرده‌ایم (و این یعنی تحمیل هزینه برجامعه). پس چه باید کرد اگر یک نظم بازاری به نتایج ناعادلانه‌ای در توزیع درآمد و ثروت بینجامد؟ پاسخ کوتاه آن است که آن نتیجه ناعادلانه از طریق مداخله در اصل کاتالاکسی اصلاح نمی‌شود. بلکه مداخله در کاتالاکسی نوعی بی‌عدالتی عمودی و تخصیصی را گسترش می‌دهد. براساس کدام قاعده می‌توان یک بی‌عدالتی را با بی‌عدالتی دیگری جبران کرد؟ (گرچه از نظر هایک اصولاً هیچ تضمینی نیست که از طریق مداخله در کاتالاکسی به اهداف مورد نظری مثل عدالت توزیعی برسیم.) آنچه می‌توان توصیه کرد این است که کاتالاکسی را به حال خود رها کنیم اما اگر نتایج آن ناخوشایند بود (مثلاً به توزیع ناعادلانه درآمد انجامید) آن نتایج را جبران و اصلاح کنیم. همچنین می‌توان شرایط پیش از کاتالاکسی را تغییر داد یا اصلاح کرد. مثلاً فرصت‌های کسانی که می‌خواهند وارد کاتالاکسی شوند را برابرتر کنیم. برای روشن شدن این نکته از تمثیل «فوتبال» کمک می‌گیریم.

■ **عدالت و کاتالاکسی در الگوی بازی فوتبال**
اکنون، برای ساده‌سازی رابطه عدالت و کاتالاکسی از تمثیل «بازی فوتبال» استفاده می‌کنیم. نقش فوتبال هم در زندگی واقعی جوامع و هم در کمک به اقتصاددانان برای نگاه عمیق و دقیق به فرآیندهای اقتصادی نقشی بسیار جدی است. گرچه اصولاً «نظریه بازی‌ها» یکی از ابزارهای تحلیلی بسیار قوی و کارآمد برای تحلیل مسائل اقتصادی و پیچیده است، اما بازی فوتبال به عنوان یکی از مضادیق عینی نظریه بازی‌ها، به علت ملموس بودن آن در زندگی جاری و عملی مردم، قدرت توضیح‌دهندگی بالایی در تحلیل مسائل واقعی دارد. اقتصاددانان و جامعه‌شناسان برای حل بسیاری از دشواری‌های فکری خود می‌توانند از تحلیل فرآیندها و روندهای بازی فوتبال استفاده کنند. به گمان این قلم، فوتبال یکی از معدود شاهکارها و مخلوقات جوامع انسانی است. اگر قرار باشد یک ایدئولوژی مفید برای نظرات بر رفتارها و سیاست‌های دولت و جوامع نامطلوبی انجامید، به هیچ وجه فوتبال» است (بسط این مطلب بماند برای جایی دیگر.)

فوتبال (در مفهوم جامع خود وقتی آن را فراتر از زمین بازی ببینیم) در حال تبدیل شدن به یک کاتالاکسی عظیم اجتماعی است. کوتاه آن که، در دید اقتصادی و جامعه‌شناسی رشد، و رواج فراگیری فوتبال در جوامع امروزی می‌تواند به عنوان یکی از

شاخص‌های توسعه محسوب شود. برای هدف این مقاله، یک بازی فوتبال را در نظر می‌گیریم که به صورت تکاملی شکل می‌گیرد و گسترش می‌یابد. یک نفر برای رفع ملال با توپ خود به ساحل می‌آید و به صورت انفرادی با توپ مشغول می‌شود. فرد دیگری نیز که نیاز به تحرک و نشاط در خویش احساس می‌کند از راه می‌رسد و به فرد اول پیشنهاد می‌کند که با هم بازی کنند. همین که بازی دو نفره آغاز شد، افراد دیگری که از آن ناحیه عبور می‌کنند و نیازهایی مشابه دارند داوطلب مشارکت در بازی می‌شوند. چون با ورود هر فرد جدید، بازی جدی‌تر می‌شود، افراد قبلی از ورود افراد جدید به بازی استقبال می‌کنند. در نقطه‌ای، با اشباع بازی از بازیکنان، پذیرش فرد جدید متوقف می‌شود. افراد جدیدی که از راه می‌رسند – نیازهایی مشابه دارند – ممکن است به عنوان تماشاگر در اطراف محل بازی تجمع کنند. در این صورت یک بازی جدی شکل گرفته است. البته هر بازی جدی، داور می‌خواهد. پس فرض کنیم در فرآیند تکاملی شکل‌گیری بازی، هرجا که دیگر ادامه بازی بدون داور ممکن نبود یکی از شرکت‌کنندگان که مورد قبول دیگران است به داوری برگزیده می‌شود (در اینجا فرض می‌کنیم قواعد بازی از قبل برای بازیکنان شناخته شده و روشن بوده است. البته الگوی کامل‌تر آن است که شکل‌گیری قواعد بازی را نیز تکاملی بنگریم). اکنون یک کاتالاکسی تمام عیار شکل گرفته است.

گرچه تک‌تک بازیکنان و تماشاگران با انگیزه‌های انفرادی به فرآیند بازی پیوسته‌اند و در پی رفع نیاز خود بوده‌اند اما اکنون هویت جمعی جدیدی به نام «بازی فوتبال» شکل گرفته است که مستقل از تک‌تک افراد به زندگی و تکامل خود ادامه می‌دهد. کم‌کم فروشنندگان دوره‌گرد در اطراف محل بازی مستقر می‌شوند. ممکن است در بین تماشاگران نزاع‌هایی درگیرد و برخی زخمی شوند. ممکن است در جریان بازی، سر و دست برخی بازیکنان شکسته شود.

همچنین ممکن است عده‌ای از تماشاگران در حاشیه بازی دست به شرط‌بندی بر سر تیم‌ها بزنند. کم‌کم تماشاچیان دو دسته می‌شوند و هر دسته یکی از تیم‌ها را تشویق می‌کند. اگر زمان را از بازی حذف کنیم و فرض کنیم این بازی به صورت مستمر روزها و هفته‌ها و سال‌ها جریان می‌یابد و فقط افراد هر تیم جایگزین می‌شوند، آنگاه پدیده‌های جدیدی رخ می‌نمایند. کم‌کم زمین‌های ساحلی اطراف میدان بازی ارزش افزوده پیدا می‌کنند. شرکت‌های تبلیغاتی پدیدار می‌شوند و به تبلیغ کالاهای بنگاه‌های بزرگ می‌پردازند. تیم‌های جدیدی شکل می‌گیرند. بازیکنان و تماشاگران برجسته قیمت‌های بسیار بالا پیدا می‌کنند. آرام‌آرام وزاگان و فرهنگ جدیدی درمیان جمعیت بازیگران و تماشاگران پدیدار می‌شود. . . . این سلسله پیامدهای ناخواسته بازی را می‌توان همچنان ادامه داد.

اینها همه، نتایج – و شاید اهداف – ناخواسته‌ای است که به طور خودکار از درون این کاتالاکسی (بازی فوتبال) پدیدار می‌شوند. نه هیچ یک از شرکت‌کنندگان از آغاز قصد راه‌اندازی بازی‌ای را داشت که این نتایج را به بار آورد و نه هیچ یک از مشارکت‌کنندگان – حتی داور – می‌توانند از وقوع این پیامدها پیشگیری کنند. فرض کنیم مشارکت‌کنندگان (اعم از بازیگران و تماشاگران) تصمیم بگیرند به داور قدرت کافی برای کنترل اصل بازی و حواشی آن بدهند (یا حتی دولت وارد عمل شود و داوری بازی و مدیریت محیط بازی را برعهده بگیرد). اکنون اگر یکی از این پیامدهای ناخواسته کاتالاکسی، خوشایند نبود چاره کار آن نیست که در اصل بازی مداخله کند یا بازی را متوقف کند یا فرآیند آن را از مسیر طبیعی منحرف کند. داور یا مدیریت بازی می‌توانند ضوابط و شریاطی را برای ورود مشارکت‌کنندگان به محیط بازی (برای بازیگران، تماشاچیان، خدمت‌رسانان و سایر فعالین محیط بازی) برقرار کنند. همچنین می‌توانند تمهیداتی برای اصلاح یا جبران برخی پیامدهای منفی بازی اتخاذ کنند. اما خام‌اندیشی خواهد بود اگر برای رفع مشکلات ناخواسته حاصل از بازی، اصل کاتالاکسی بازی را مخدوش یا متوقف کند.

فرض کنیم آرام‌آرام تماشاگران و تیم‌های حاضر در کاتالاکسی، به دو دسته تقسیم شوند (راست‌گرایان و چپ‌گرایان)، یا بی‌پوشان و قرمزپوشان، یا بالاشهری‌ها و پایین‌شهری‌ها، یا کارگران و سرمایه‌داران و انواع دیگری از طبقه‌بندی‌های اقتصادی و اجتماعی که در کاتالاکسی‌ها وجود دارند.) همچنین فرض می‌کنیم صندوقی وجود دارد که تمام وجوه حاصل از بلیت‌های بازی در آن قرار می‌گیرد و مخارج بازی و جوایز تیم‌ها از این صندوق تأمین مالی می‌شود. اکنون اگر داور (یا مدیریت ورزشگاه یا دولت یا هر مرجع موثر دیگری) متوجه شود که بلیت‌های فروش رفته تقریباً به طور مساوی متعلق به طرفداران هر دو تیم بوده است (یعنی سهم تأمین مالی هزینه‌های بازی به یکسان میان طرفداران دو تیم توزیع شده است)، اما به طور متوسط تعداد بردهای یکی از تیم‌ها (و بنابراین حجم جوایز و منافع) که از بازی برده است) بسیار بیشتر از تیم مقابل بوده است، و این وضعیت را یک وضعیت ناعادلانه بنگارند، چه راهکارهایی برای اصلاح این وضعیت در حال ببینیم) در حال تبدیل شدن به یک کاتالاکسی عظیم اجتماعی است. کوتاه آن که، در دید اقتصادی و جامعه‌شناسی رشد، و رواج فراگیری فوتبال در جوامع امروزی می‌تواند به عنوان یکی از

سال سوم ■ شماره ۷۵۵ *شوق*

کردن بازی یا جمع کردن محیط و امکانات بازی) یا آن که قواعد بازی را به گونه‌ای باز تنظیم کند که به طور سیستماتیک به نفع تیم محروم (تیم دارای بردهای کمتر) باشد، یا آن که در داوری خود به طور منظم به سود تیم محروم رای دهد، و نظایر اینها، همه و همه مداخله در اصل بازی محسوب می‌شود و نه تنها نتایج پیش‌بینی‌نشده و ناخواسته دیگری به بار می‌آورد، بلکه در حالت افراطی ممکن است به توقف اصل بازی منجر شود که به معنی تحمیل هزینه بر جامعه است (فرض بر این است که شکل‌گیری اصل بازی منافی برای همه مشارکت‌کنندگان داشته است که حاضر به ورود به بازی و تداوم آن شده‌اند و بنابراین توقف بازی به منزله توقف آن منافع است.) در واقع اگر داور هرکدام از روش‌های فوق را به کار گیرد، گویی برای تحقق عدالت توزیعی میان تیم‌ها، نوعی بی‌عدالتی تخصیصی را ایجاد کرده است.

اما داور راه‌حل‌های دیگری نیز در پیش دارد. او می‌تواند از صندوق بازی مبالغی را برای آموزش و تمرین و تغذیه مناسب بازیگران یا تیم‌های محروم‌تر اختصاص دهد. این مبالغ در بیرون از فرآیند بازی صرف می‌شود تا تیم‌ها هنگام ورود به بازی هم‌راز و هم‌سطح باشند. در واقع داور می‌کوشد تا با ایجاد فرصت برابرتر برای افراد و تیم‌های بازی، عرصه بازی را هم‌سطح‌تر و برابرتر و کاتالاکسی را جدی‌تر و جذاب‌تر کند (ایجاد برابری در آغاز رقابت). در این حالت داور کوشیده است عدالت توزیعی را بدون لطمه زدن به عدالت تخصیصی، بهبود بخشد (عدالت تخصیصی در بازی این است که تیم‌ها با امکانات و نیروهای موجود خود بتوانند بیشترین محصول – یعنی بیشترین نشاط و هیجان را برای تماشاچیان و بیشترین درآمد را برای خود تیم‌ها – تولید کنند. در غیر این صورت امکانات، وقت و تلاش‌های جامعه ناکارا استفاده شده است.)

اما راه حل سومی نیز برای داور وجود دارد. او می‌تواند از صندوق بازی مبالغی را برای جبران خسارت بازیکنانی که تمام زندگی، توانایی و منابع مالی خود را صرف فوتبال کرده‌اند اما نهایتاً در بازی یا بازی‌ها باختند و از جوایز نصیبی نبرده‌اند، اختصاص دهد. او همچنین می‌تواند برای بازیکنان بیمه درمانی، بیمه بیکاری، مستمری ازکارافتادگی و بازنشستگی برقرار کند. سیاست‌هایی نظیر اینها نیز دارای جهت‌گیری عدالت توزیعی هستند، بدون آن که به عدالت تخصیصی لطمه‌ای بزنند. همچنین هر دو دسته راه‌حل دوم و سوم معطوف به کاهش بخت‌آزمایی‌های طبیعی و اجتماعی است که به نوعی عدالت رالزی نیز می‌انجامد، بدون آن که انواع دیگر عدالت را مخدوش کند. مهم‌تر از همه آن که ایجاد برابری فرصت و کاهش بخت‌آزمایی‌های اجتماعی و طبیعی برای بازیکنان منجر به این می‌شود که آنان با وضعیت بهتر و به صورت جدی‌تری وارد بازی شوند. کاهش خطرات یا زیان‌های احتمالی برای بازیکنان در بلندمدت منجر به سرمایه‌گذاری بالاتر آنها برای حضور جدی در بازی می‌شود. همه اینها منجر به جدی‌تر شدن رقابت (و بنابراین جذاب‌تر شدن بازی و نشاط بیشتر تماشاگران و رضایت کلی بیشتر از بازی) می‌شود.

■ **جمع بندی**

عدالت یکی از ابزارهایی (و البته مهمترین ابزار)ی است که جوامع می‌توانند برای دستیابی به بهروزی بالاتر اعضایشان، آن را به کار گیرند. اما این ابزار، نه تنها روش‌ها و انواع مختلفی دارد و هر یک از آنها را باید در جای خود به کار گرفت، بلکه نمی‌توان این ابزار را به گونه‌ای به کار گرفت که دیگر ابزارهایی که جوامع برای بهروزی خودشان تولید کرده‌اند را بی‌فایده کند یا از کار بیندازد. کاتالاکسی‌ها (که انواع فراوانی از آنها در جوامع یافت می‌شود) نیز ابزارهای خودانگیخته‌ای هستند که نیازهای متنوعی از اعضای جوامع را برآورده می‌سازند. هیچ ابزاری همواره کاربردها یا پیامدهای منفی، ناپوید یا ممنوع کرد (تعداد ابزارهایی که پیامدهای منفی آنها به اندازه‌ای شدید است که لازم است کلاً ممنوع شوند، در مقایسه با مجموع ابزارهای مورد استفاده بشر، بسیار ناچیز است.) با توجه به این که کاتالاکسی‌ها ابزارهای اجتماعی بسیار کارآمدی هستند، در برخورد با آنها باید با دقت فراوان عمل کرد.

سازوکار یا نظم بازار یکی از مهم‌ترین، فراگیرترین، آزموده‌ترین و تاریخی‌ترین کاتالاکسی‌های جوامع انسانی به شمار می‌رود. برخورد با آن باید بسیار حساب‌شده باشد. تا جایی که حتی گاهی می‌توان توصیه کرد که از برخی انواع عدالت چشم‌پوشی کنیم تا کاتالاکسی بازار مخدوش نشود. عدالت ابزارها، روش‌ها و پاره‌های متنوعی که باید باشند) و بخشی از حقوق را حقوق طبیعی بدانیم، کاتالاکسی‌ها که از طبیعی‌ترین پدیده‌های اجتماعی در جوامع انسانی هستند، بخشی از حقوق جوامع و بنابراین عدالت ورزی محسوب می‌شود. عدالت را به کار گیریم اما به گونه‌ای که کاتالاکسی بازار را تقویت کند، پاره‌ای از عدالت را برای حذف پاره‌های دیگر آن بهانه نکنیم.